«یك طرف از چه چیزی؟ و طرف دیگر از چه چیزی؟»

کرم صدپا، گوئی که آلیس با صدای بلند از او سؤال کرده باشد گفت:

«از قارچ.» و لحظه‌ای بعد از نظر ناپدید شد.

آلیس برای مدت یك دقیقه همانطور خیره ماند و به فکر فرو رفت، متحیر از آنکه کدام یك از دو طرف را باید انتخاب نماید، و چون قارچ کاملاً گرد بود، برای آلیس سؤال مشکلی جلوه نمود. بهر صورت سرانجام دستهایش را تا آنجا که امکان داشت دراز کرد و تکه‌هائی از قارچ را جدا نمود و در هر کدام از دستهایش قسمتی از دو طرف قارچ را گرفت.

با خودش گفت:

«حالا کدام، کدام است؟» و از تکه‌ای که در دست راستش گرفته بود یك گاز زد تا اثر آنرا دریابد: لحظه‌ای بعد، ضربهٔ شدیدی را در چانه‌اش احساس کرد: چانهٔ او تا مرز پاهایش بزرگ شده بود!

از این تغییر ناگهانی دچار وحشت شدیدی گردید، ولی پیش خود اندیشید که نباید فرصت را از دست بدهد، زیرا به سرعت کوتاه قد می‌شد. بنابراین بی‌درنگ برای خوردن تکه‌ای از قسمت دیگر، دست بکار شد. چانهٔ او بقدری به پاهایش نزدیك شده بود که گشودن دهان را برایش خیلی مشکل می‌کرد، اما با هر زحمتی بود دهانش را باز کرد و لقمه‌ای از تکه قارچ دست چپ را گاز زد.

* * *

آلیس با لحن شادمانه‌ای گفت:

«بالاخره سرم آزاد شد!»

هنوز لحظه‌ای نگذشته بود که متوجه شد اثری از شانه‌هایش نیست: وقتی که به پائین نگاه کرد فقط توانست یك گردن دراز ببیند که مانند یك تنه درخت رشد کرده و در پای آن علف روئیده باشد.

آلیس گفت:

«این علف‌های سبز دیگر چیست؟ و شانه‌هایم کجا می‌توانند باشند؟ و دستهای کوچولویم، چطور شده که نمی‌توانم شما را ببینم؟

همچنانکه صحبت می‌کرد، دستهایش را هم تکان می‌داد امّا ظاهراً به هیچ گونه نتیجه‌ای نمی‌رسید، تنها ارتعاش اندکی در علف‌های پائین دیده می‌شد.

از آنجا که به هیچ روی امکان بالا آوردن دستها برایش وجود نداشت، سعی کرد سرش را آنقدر پائین ببرد تا به دستهایش نزدیك شود، و از اینکه گردنش تا آن اندازه از توانائی انعطاف برخوردار بود خوشحال شد. با انجام این فعالیت‌ها و پیچ و خم دادن به گردن خود توانست سرش را به درون